



اثر طبع و خامه‌ی
میرزا نصرالله صبوری آصفه‌ای

نامه‌ی سرود آخرین



انتشارات پرند

ویجاستاران

محمود مسزادی، رشاد دی، نصرالله دی



نامه‌ی سرود اختران

از طبع و خامه‌ی میرزا نصرالله مسبوری اصفهانی

ویراستاران:
محمد رضا بهمن‌زادی، رضا کسروی، نصرالله کسروی



انتشارات چتران

کتاب نامه‌ی سرود اختران در زمستان ۱۳۹۸ شمسی، ۲۰۲۰ میلادی، با قلم B Mitra ، B Nazanin
و w.m.Nastaliq در ۵۰۰ نسخه بر روی کاغذ بالک ۶۳ گرمی سوئدی در تهران چاپ شده است.

● نامه سرود اختران
● نویسنده: میرزا نصرالله صبوری اصفهانی
● ویراستاران: محمدرضا بهزادی، رضا کسروی، نصرالله کسروی



انتشارات پرند

● مدیر هنری: سعید صادقی ● صفحه‌آرا: مختار حیدری ماسوله ● چاپ: سورنا ● زمستان ۱۳۹۸، چاپ اول ●
تیراژ: ۵۰۰ نسخه ● قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان ● حق چاپ محفوظ است.

● سرشناسه: کسروی، محمد، ۱۲۴۱-۱۲۱۳. ● عنوان قرار دادی: دیوان ● عنوان و نام پدیدآور: نامه سرود اختران / اثر طبع و خامه
نصرالله صبوری اصفهانی؛ ویراستاران محمدرضا بهزادی، رضا کسروی، نصرالله کسروی. ● مشخصات نشر: تهران: انتشارات پرند،
۱۳۹۸. ● مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.؛ مصور. ● شابک: ۷-۲۳-۸۹۵۵-۶۰۰-۹۷۸ ● وضعیت فهرست نویسی: فیها ● پانداخت:
کتابنامه. ● موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۳ ق. ● موضوع: Persian poetry -- 19th century ● شناسه افزوده: بهزادی، محمدرضا،
۱۳۶۵-، ویراستار ● شناسه افزوده: کسروی، رضا، ۱۳۵۵-، ویراستار ● شناسه افزوده: کسروی، نصرالله، ۱۳۳۹-، ویراستار ● زده بندی
کنگره: FIR ۷۲۲ ● زده بندی دیویی: ۸۱۵/۷۵ ● شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۷۷۴۹۲

● نشانی: تهران، خیابان لیتا...، طاقانی، خیابان برادران شهید مظفر شمالی، پست کبایه ۷، واحد ۲
● وبسایت: www.parandepub.ir ● ایمیل: info@parandepub.ir



فهرست

۹.....	گزارش.....
۱۲.....	خانواده صبوری:.....
۱۴.....	آثار صبوری:.....
۲۶.....	اخلاق و اوصاف صبوری:.....
۳۵.....	وفات صبوری:.....
۳۶.....	مشاغل دولتی، دیوانی و القاب صبوری:.....
۳۸.....	بررسی شعر صبوری:.....
۴۴.....	مشخصات نسخه‌ی خطی مجلد نخست دیوان صبوری [نامه‌ی سرود اختران]:.....
۴۵.....	رسم الخط اصلی و نحوه‌ی ویراست نسخه‌ی نامه‌ی سرود اختران:.....
۴۷.....	سپاسگزاری.....
۴۸.....	فهرست منابع گزارش:.....
۵۱.....	[دفتر اول].....
۵۳.....	نامه‌ی سرود اختران در توحید باری عزّ اسمُهُ.....
۵۳.....	در طریق معرفت حق سبحانه.....
۵۴.....	توحید دوم باری تعالی شأنه [العزیز].....
۵۷.....	توحید سوم باری تعالی عزّ اسمُهُ و جلّت کلمتُهُ و شأنه.....
۶۰.....	مناجات اول.....
۶۲.....	مناجات دوم.....
۶۳.....	مناجات سوم.....

۶۵	 مناجات چهارم
۶۶	 مناجات پنجم
۶۸	 مناجات ششم
۷۱	 مناجات هفتم
۷۳	 فی نعتِ النَّبی (ص)
۷۳	 (نعتِ اول)
۷۵	 نعتِ دویم
۷۶	 خطاب به ساقی
۷۷	 خطاب به مُقَنّی
۸۰	 نعت سوم
۸۱	 نعت چهارم
۸۸	 در مژدهٔ صبحدم وصال گوید
۸۹	 هم در این معنی در فصل بهار
۹۳	 نعت هم در این معنی از زبان حال طیور و جوارح
۹۷	 ایضاً نعت از زبان حالِ طیور، نوعِ دگر
۹۹	 در سبب نظم کتاب
۱۰۲	 آغاز داستان مناظرات انسان با اصناف حیوان بری و بحری
۱۰۳	 گرد آمدنِ سرانِ جانوران به درگاهِ نخستین و خش، خسرو دادبخش، گیومرز جهان رخس
	طرحِ مجادله ریختنِ شاهنشاهِ دادخواه، بینِ آدمیان و جانوران و نماینده خواستن از هر دو به داوری
۱۱۶	 که قولهٔ تعالی العزیز: تَعَاوَنُوا بِالْقَدَلِ وَالْإِحْسَانِ
	فرستادنِ خداوند پیمبران به طلبِ دانشوران و گرد آمدن به درگاهِ شاه جهان و فراهم شدنِ نمایندهٔ
۱۱۷	 جانوران
	تاختنِ شتر در بر و بحرِ جهان به آگهی پادشاهان و به تعیینِ نمایندهٔ جانوران و فرستادن به داورستان،
۱۱۸	 مر داوری آدمیان را
۱۱۹	 رسول فرستادنِ شیر سباع را

- رسول فرستادنِ اژدها هوام را..... ۱۲۰
- رسول فرستادنِ زنبورِ عسل حشرات الارض را..... ۱۲۱
- رسول فرستادنِ نهنگِ جانورانِ آبی را..... ۱۲۴
- رسول فرستادنِ سیمرغِ طیورِ صیدی را..... ۱۲۵
- رسول فرستادنِ سلطانِ جوارح، عقابِ گردونِ جنابِ همای فرخنده رای را..... ۱۳۱
- مثال در این معنی..... ۱۳۶
- گرد آمدنِ وزرایِ مختار و سفرایِ اختیار به دربارِ معدلت‌مدار و آغازِ مناظرهٔ حیوان و انسان و داوری
شتر با حکیمِ حجاز..... ۱۴۱
- مناظرهٔ مور با حکیمِ شام..... ۱۴۸
- سخنِ مناظرهٔ روباه با حکیمِ تُرک..... ۱۵۵
- مناظرهٔ حکیمِ روم با عنکبوت..... ۱۶۴
- مناظرهٔ کَشَف با حکیمِ عراق..... ۱۷۰
- مناظرهٔ طاووس با حکیمِ هند..... ۱۹۰
- مناظرهٔ همایِ بلندپرواز با حکیمِ دانش پردازِ خراسان و انجامِ مشاجرهٔ جانوران (با آدمیان): (مقدمه
به طریقِ رمز و اشاره)..... ۱۹۷
- اشاره به کوتاهیِ دستِ طبیعت از کارِ روزگار..... ۱۹۹
- کمرِ همتِ بستنِ همایِ همایون رایِ هوایِ سعادت‌پیمای به اوجِ نویسیره و مباحثه حکیمِ دانای
جهان‌آرایِ خراسان خورآسای..... ۲۰۰
- مناظره و مکابرهٔ همایِ بلندپروازِ کوتاه‌پرداز با حکیمِ دانش‌طرازِ خردآوازِ خراسانِ خورانداز..... ۲۰۴
- در صِفَتِ وزیرِ گوید[:]..... ۲۱۸
- تضمین از شعرِ نظامی..... ۲۲۲
- در شکایت از پیری و خزانِ بهارِ عمر..... ۲۲۳
- در نصیحت و اندرزِ یگانه فرزندِ خود فتح‌الله ادیبِ گوید[:]..... ۲۲۵
- دست‌گشادن و پای‌نهادن، کارِ نیرو کردن و نام‌نیکو برآوردن..... ۲۲۷
- اشاره به مقامِ وصول و ختمِ کتاب به محلِّ قبول، فرماید..... ۲۲۹

۸. نامہ سرود اختران

- در تخلص و عزتِ شاد مقامِ سخن، فرماید ۲۳۰
- در مناجات ربِّ الارباب و ختم کتاب مستطاب [نامہ سرود اختران] فرماید ۲۳۲
- پاسخ فرزند، پدرِ پیرِ خردمند را ۲۳۳
- اسناد و تصاویر ۲۳۵

گزاش

یکصد و شصت و اندی سال پیش از این؛ در روز آدینه، پنجم ذیقعدہی سال ۱۲۷۹ قمری در گلشن اصفهان، شهر هنر و ادب و شعر و ذوق در خانواده‌ی مردی از رجال صاحب نام عصر خویش کودکی دیده به جهان گشود که هنوز پای از دوران شباب فراتر ننهادہ، گوی بلاغت را با چوگان فصاحت خویش از هم عصرانش می ربود.

محمد مشهور به میرزا نصر الله خان کسروی و متخلص به صبوری، از شعرای اواخر قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری و چهارمین فرزند ذکور میرزا ابوطالب خان اصفهانی مشهور به عادل است؛ میرزا ابوطالب در جوانی وارد مناصب دولتی دستگاه حکومت قاجاریه شد و بعدها داخل اجزای امور دفتر خاصه‌ی ملک جهان خانم مهد علیا مادر ناصر الدین شاه قاجار شده و از اولیای تشکیلات وی در اصفهان گردید [۱۳].

به نظر می رسد می توان مهمترین دلیل تشکیل دفتر خانه‌ی مخصوص مادر شاه را در آنجا واقع شدن مقبره‌ی امیر قاسم خان قاجار خوانلو، پدر مهد علیا در قمشه (شهرضا) در هفتاد کیلومتری جنوب غربی اصفهان دانست. این مقبره به نظر می رسد در کنار مضجع شریف امام زاده سلطان شاهرضا (سلطان محمدرضا) در قمشه قرار گرفته بود که بعدها بر اثر گسترش و ساخت و تخریب بناهای اطراف آن، از میان رفته است.

امیر کبیر قاسم خان قاجار (ملقب به ظهیر الدوله)، داماد فتحعلی شاه و پسر امیر کبیر سلیمان خان قاجار خوانلو، از بزرگان ایل قاجار و از افراد متنفذ و رجال صاحب نام حکومت فتحعلی شاه است. وی در سال ۱۲۴۷ یا ۱۲۴۸ هجری قمری، زمانی که عازم فارس بود در مدت اقامت خویش در قمشه، شبی پس از میگزاری از بلندی به زیر افتاد و

جان سپرد [۵] و در جوار امام زاده شاهرضای قمشه مدفون گردید [۲۰]. بعدها به دستور مهد علیا برای وی مقبره‌ای در آن محل ترتیب داده شد و تولیت و مواجبی برای سرکشی و نگهداری آن تخصیص یافت.

میرزا ابوطالب عادل اصفهانی به سال ۱۲۸۷ ه.ق. که برای سرکشی مقبره‌ی امیر قاسم خان رهسپار آن سامان بود، در قمشه بیمار شده و در گذشت و در امام زاده شاهرضا به خاک سپرده شد [۲۰].^۱

از طرف مادری نیز، مادر بزرگوارش خدیجه سلطان بیگم جابری انصاری، پس از طی چندین نیا، نسب شریفش به جابر بن عبدالله انصاری صحابی بزرگ پیامبر گرامی اسلام (ص) و از بزرگان امیر المومنین علی ابن ابیطالب (ع) می‌رسد [۲، ۴، ۷، ۸، ۱۲، ۲۰ و ۲۱].

محمد در چنین خاندانی پا به عرصه‌ی هستی نهاد و در چنین محیطی نمو یافت. سالی پس از وفات پدر بزرگوارش^۲، مادر، وی و سایر خواهران و برادرانش را همراه خویش به تهران آورد. محمد در تهران تحت ارشاد و نظارت والده‌ی مکرمه و برادر بزرگترش، میرزا محمد حسین خان فخیم‌الملک^۳ تحصیلات عرفی و مکتبی خویش را آغاز نمود.

۱. خانواده‌ی پدری محمد همواره از ادوار گذشته از اعتبار ویژه و امتیاز خاصی برخوردار بوده‌اند که به ادعای صبوری مهم‌ترین آن اتصال ایشان به نیای بزرگشان، ملک الشعراء خواجه مجدالدین همگر (شاعر و سخن‌شناس قرن هفتم هجری (۶۰۷ تا ۶۸۶ ق) که در دربار اتابکان فارس منصب و لقب ملک الشعراء داشت است). از معاصرین شیخ اجل سعدی و از وی با چندین پشت به روایت اسناد معتبر و متعدد به خسرو اول ساسانی، کسری انوشیروان عادل را می‌توان بر شمرد [۲، ۱۲، ۲۰ و ۲۱]. براساس این ادعا خانواده‌ی میرزا ابوطالب عادل اصفهانی، خود را از نسل کسری انوشیروان (خسرو اول ساسانی) می‌دانستند. این ادعا هم به کرات در دیوان اشعار صبوری و همچنین در تذکره‌ی مدینه‌الادب اثر عبرت نائینی آمده است. علاوه بر اینها در آگهی اعلان نام خانوادگی «کسروی» توسط برادر بزرگتر صبوری - میرزا حسن خان معین‌دیوان هم مورد تأکید قرار گرفته است. اما مشخص نیست که صبوری بر اساس چه مستندات اتصال خود به انوشیروان را با واسطه‌ی مجد همگر می‌دانسته است. (روزنامه ایران؛ شماره‌ی ۳۵۶. ۱۲ جدی ۱۲۹۷ شمسی)

۲. در ۱۲۸۸ یا ۱۲۸۹ هجری قمری.

۳. جناب میرزا محمد حسین خان فخیم‌الملک، اولین فرزند ذکور میرزا ابوطالب عادل اصفهانی است.

در چهارده سالگی به آموختن زبان فارسی و مقدمات صرف و نحو ادبیات عرب مشغول شد؛ هم‌زمان از محضر عالمان دیگری نیز بهره برد و علم هیئت و هندسه‌ی قدیم و ریاضیات را هم فرا گرفت.

اساتید وی در آن دوران، در مقدمات و رسم الخط زبان فارسی آقا شیخ محمد رضا مازندرانی و میرزا ابراهیم ساوجی ملقب به نایب‌الصدر و متخلص به خلیل و در فنون شعر از عروض و قافیه و صنعت قصیده و غزل، میرزا حسین خان سلماسی متخلص به حضوری و میرزا محمد قمی ملقب به شمس‌الفصحاء و متخلص به محیط بودند [۲۰ و ۲۱].

وی در دوران نوجوانی از محضر ایشان بهره برد و توانست به مناسبت ذوق سرشار و طبع روان خویش در سرودن اشعار دلربا به مراتب عالی‌ه‌ای برسد. چیزی نگذشت و زمانی نرفت که در قواعد نحو و اشتقاقات صرف و قوانین منطق و محاسن بدیع و نکات معانی و دقایق بیان و اصول هندسه و میزان حساب و هیئت و براهین حکمت و فصول فقه و حجج اصول تبصری کلی یافت. نتیجه‌ی این کوشش‌ها، محمد جوان را مردی فاضل و شاعری زیر دست از آب درآورد.

پس از به اتمام رسانیدن تحصیلات، در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، میرزا نصرالله وارد دستگاه دیوانی صدر اعظم وقت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان گردید و مناصبی را نیز بدست آورد^۱ [۲] که امروزه از آنها اطلاع دقیق و مقرون به صحتی در دسترس نیست؛ همین قدر می‌دانیم که در آن سالها قصایدی چند در مدح مظفرالدین شاه سرود که مقبول طبع شاهانه واقع شده و مفتخر به دریافت صله گردید [۲ و ۱۲].

وی از اواسط عصر ناصری تا پایان سلطنت محمدعلی شاه قاجار در صندوقخانه وزارت دربار مشغول به کار بود. در سالنامه‌های دولت علیه ایران وی را *مستوفی اول دیوان اعلی و پیشکار کل صندوقخانه مبارکه در وزارت دربار اعظم* آورده‌اند [۱، ۱۱، ۱۴، ۱۵ و ۱۶].

۱. به طور کلی می‌توان اشاره کرد که رجال دیوانی خانواده کسروی و از جمله خود صبوری تحت حمایت حاجی امین‌السلطنه و برادر همسرش، میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان قرار داشتند. حاجی محمد علی خان امین‌السلطنه در اواخر عصر ناصری مدیر *دفترخانه مبارکه استیفا و صندوقدار و جامه دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه* به شمار می‌آمد [۱، ۲، ۱۸ و ۱۹].

خانواده صبور

میرزا نصرالله، خانواده‌ای کم جمعیت داشت و برعکس مرسومات آن روزگار تک همسری اختیار نمود و تا آخر عمر پیر برکت خویش با کمال وفاداری در کنار همسرش زندگی را سپری کرد. بر اساس مندرجات قباله‌ی ازدواج باقیمانده از ایشان، که در خانواده‌ی کسروی محفوظ است؛ میرزا نصرالله در ذی الحجه ۱۳۲۵ هجری قمری با بانویی از خانواده‌ای جلیل‌القدر، عقد ازدواج بسته و با اختیار این همسر، دل بدین خوش نمود تا باقی عمر را در پناه لطف و مهربانی یار دلجوی خود راحت و آرام گذرانیده و دمی بیاساید که الحق این گونه گردید و آن بانوی گرامی، یار و غمخوار تمام عمر شاعر شد. در آن نامه محبت و عقد نامه سعادت آورده شده است:

به میامین من تاییدات آلیهی، عقد مناکحت و مزاجت شرعی و مواسلت دائمی ملی قرار یافت؛ فی مابین جناب فضایل مآب، معارف آداب، سلاله دودمان عدالت و راست کرداری و زبده خلاصه خانواده جلالت و بزرگواری، قائد قوافل اصالت و نجابت، هادی طرائق حجب و اصابت، فروزنده گوهر درج عز و شرف اسلاف درخشنده اختر بروج افتخار و مباهات اخلاف قوام و قاعده فضل و ادب دوام و فایده عقل و حسب خداوندگار معانی و کمال پروردگار منطق و مقال، وحیدا بالذات، فریدا بالصفات، میرزا نصرالله خان صبوری اصفهانی الاصل طهرانی المسکن... و علیا جناب، قمر نقاب، خورشید احتجاب، محجوبه حجاب و عفت و خدارت مستوره، ستر عصمت و طهارت، بانوی حرمرسرای عزت و حرمت و خاتون خلوتسرای شرافت و جلالت، قدرت خانم بنت الصداقت مرحوم مغفور جنت و رضوان آرامگاه، فتح‌الله خان تبریزی... جاری و واقع گردید.

در حاشیه آخرین صفحه این قباله‌ی محبت که به طرزی بدیع تذهیب شده است، به عنوان شاهد مهر و دستخط مرحوم میرزا محمد حسین خان فخیم‌الملک و مرحوم میرزا

هاشم خان (هاشم کسروی)، آخوین داماد مشاهده می شود.

میرزا نصرالله و همسر گرامیش آن چنان که توصیفش رفت خانواده کم جمعیتی داشتند و حاصل این پیوند، دو فرزند یک پسر و یک دختر بود که هر دو نیز در میان امثال و اقران خویش سر بلند و شاخص بودند.

نخستین فرزند وی، ادیب الدین (فتح الله خان که به خاطر جد مادریش بدین نام خوانده شد) و دومین، بانویی به نام فاطمه (حوریه) خانم کسروی است که وی نیز دارای طبع شعر بوده و سراینده‌ی اشعاری هر چند اندک است.

ادیب الدین در جوانی مانند پدر، بهشتی گوهر و فرشتی دیدار، آدمی سرشت و مردمی نهاد، راست گفتار و درست کردار، بزرگ منش و انسانی روش، کم گزاف و بی خلاف، نوآموز و نام اندوز بود و چون در جوار آن پدر فاضل پرورش یافت، از نوجوانی بارموز ادب و شعر فارسی آشنا گردید و دست پرورده‌ی پدر در سرودن اشعار نامدار شد. از مرحوم ادیب الدین متخلص به ساسان، دیوان اشعار ارز شمنندی نیز به یادگار مانده است که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده. وی در بهمن ماه یک هزار و سیصد و شصت بر اثر سکه قلبی در تهران در گذشت و در جوار کریمه‌ی اهل بیت (س) در باغ بهشت قم به خاک سپرده شد.

صبوری، با آنکه دیر از دواج کرده^۱ و با فرزندان اختلاف سنی زیادی داشت، از دوران کودکی به تربیت ایشان همت گماشت؛ اما به جهت مخالفت طبع شاعر با علوم مورد تدریس و عرف مدارس آن روزگار و القای نادرستی گفتار معلمین به فرزندان و سعی در شکل دهی ذهنیت ایشان، مشابه اسلوب تربیتی مورد قبول خودش در درس، فرزندان دچار یک تشویش ذهنی و دوگانگی شده و هیچ کدام نتوانستند تحصیلات عالی‌ی خود را به صورت کلاسیک به پایان برسانند [۱۸]. جدیت و تمرکز در کار، همواره باعث می شد تا صبوری اغلب در اتاق خویش، مدت زیادی مشغول سرودن و کتابت

اشعار باشد^۱ و به هر گونه مزاحمت از جانب خانواده، حساسیت نشان دهد که این مطلب موجب آزدگی اعضای خانواده و بستگان را فراهم می‌کرد. [۱۸].

در این میان ادیب‌الدین که به همراه پدر در مجالس شعر حضور می‌یافت، توانست در ظل حمایت و توجه والد، طبع شعر نهفته را بیدار ساخته و اشعار پرمایه‌ای بسراید. قسمتی از اشعارش در یگانه دیوان به جامانده از صوری مضبوط است [۱۲].

آثار صبور

مهم‌ترین اثری که به نظر می‌رسد از صوری باقی مانده و اکنون نیز نسخه‌های یکتا و بی‌همتای آن در خاندان کسروی محفوظ است و بیشتر شهرت، بلکه تمام آوازه وی نیز زاینده این اثر است، دیوان بزرگ شعر او در چندین مجلد است.

این دیوان که نتیجه یک عمر کوشش و تلاش شاعر بود، مع الاسف در زمان حیات و پس از ممات او نیز تا این زمان که این بخش از مجلد اول آن در دست علاقمندان قرار گرفته است، طبع نگردیده و مجموعه‌ی حاضر که تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود، نخستین کوشش به جهت طبع بخشی از آن (مجلد اول) است. در همان زمان حیات شاعر، هر از چندی که در محافل ادبی حاضر می‌شد، برخی از اشعار سروده شده را که قرائت می‌کرده به دوستان اهدا می‌نمود و ایشان نیز در حفظ آن می‌کوشیدند اما این تعداد از برگه‌های اشعار اکنون در دسترس ما نیست، لکن برخی از سروده‌های صوری را که از آنها مستخرج گردیده است می‌توان در منابعی چند مشاهده کرد [۲، ۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳].

با این همه، پیش از کوششی که ویراستاران اثر حاضر بر خود هموار کردند، در حدود ۱۳۴۵ هجری شمسی، ادیب‌الدین کسروی با همکاری یکی از دوستان نزدیکش،

۱. گر چه صوری حتی زمانی که مشغول استراحت بود و در بستر مہیای خوابیدن می‌شد، اغلب به صورت تقریباً نشسته می‌خوابید و قلم و کاغذش را نیز در کنار خود قرار می‌داد تا اگر در عالم خواب شعری به ذهنش رسید بتواند آن را فوراً مکتوب نماید [۱۸].

دکتر محمد کامکار پارسی^۱ که از محققین و نویسندگان برجسته بود، اقدام به تصحیح و تنقیح دیوان صبوری و مقابله اوراق دستنویس اشعار پراکنده بادیوان مذکور نمودند تا آن را به طبع بسپارند، لیکن این تلاش ها به سرانجام نرسید [۱۸]. به نظر می رسد شخص شاعر در زمان حیاتش علاقه ای به طبع اشعارش نداشته و تنها به جمع آوری و نگارش آن و سپس تدوین و تجلید دیوان خویش اقدام کرده و سعی وی بر آن بود تا تنها به حفاظت آن همت گمارد.

نظم و نثر صبوری، چه در مجموعه دیوان هایش و چه در برخی مکاتباتی که از وی برجای مانده، عاری از تکلف و ابیاتش روان و بسیار گویا هستند و همین امر سخن او را قابل فهم و نکته های منظور ذهن او را برای خواننده، روشن ترمی سازد.

به طور کلی می توان دیوان صبوری را شامل ابیاتی در مدح و ستایش حضرت رسالت ماب صلوات الله علیه و ائمه ی هدی علیهما سلام و یادر توصیف اتفاقات و وقایع معاصر با شاعر و یادر مدح برخی از رجال و شاهزادگان حکومت قاجار دانست که در ذیل به صورت فهرست وار به برخی از آنها اشاره می کنیم [۱۲]؛

• در تهنیت ولادت حضرت رسالت ماب صلوات الله علیه در هفدهم ربیع المولود ۱۳۲۹ هجری قمری؛

• در تهنیت ولادت حضرت حجت عصر عجل الله فرجه؛

• در تمجید تعزیه داری حضرت خامس آل عبا علیه السلام؛

• مرثیه ای در شهادت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام؛

• مسمط مرثیه در شهادت حضرت وفاطینت محبت سرشت، باب الحوائج ابوالفضل

العباس ابن امیر المومنین علیهما سلام؛

• قصیده ی فریده در مدح و ستایش بندگان آستان حضرت شمس الشموس، سلطان

ارض طوس، امام هشتم، قبله ی هفتم، علی ابن موسی الرضا علیه آلاف التحیه والثناء؛

۱. دکتر محمد کامکار پارسی از نویسندگان، شعرا و محققین برجسته و از اساتید ادبیات دانشگاه های کشور بود. وی که به سال ۱۲۷۴ خورشیدی متولد شده بود، در ۱۳۶۲ درگذشت.

- مرثیه در واقعه‌ی کربلا و اشاره به واقعه‌ی وفات مرحوم مغفور سید السادات علوی الشهیر به اخوی؛
- در توصیف ضریح فولادی تقدیمی جناب حاج محمد علی خان امین السلطنه به جهت ائمه بقیع سلام الله علیهم اجمعین؛
- در ستایش ریاست و وزیرای عظام الکرام آقای صمصام السلطنه؛
- در مدح و ثنای فرزند مظفر الدین شاه، عضد السلطان؛
- در ستایش ملک منصور میرزا شعاع السلطنه؛
- در مدح ابوالحسن میرزا شیخ رئیس قاجار متخلص به حیرت؛
- در توصیف جناب جلالت مآب ظفر السلطان؛
- در ستایش مظفر الدین شاه در سفر اول فرنگستان؛
- در توصیف امیرالامراء اسدالله خان ضرغام السلطان؛
- در توصیف شاهزاده عبدالصمد میرزای عزالدوله؛
- در مدح بندگان شاهنشاه اسلام پناه و تهنیت فتح مجلس شورای ملی؛
- قطعه‌ای در تهنیت مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه؛
- در تهنیت ورود قوای فاتح تهران، پس از فتح و ظفر و سرکوب استبداد محمدعلی شاهی؛
- رباعی در توصیف جشن الغای کاپیتولاسیون که در منزل فرخی یزدی، مدیر جریده‌ی طوفان سروده و در شب بیست و دو اردیبهشت ۱۳۰۷ شمسی و ذیقعه ۱۳۴۶ قمری این جشن برپا بوده است؛
- در ستایش مظفر الدین شاه و سپاس و نیایش میرزا علی اصغر خان امین السلطان؛
- در شکایت از پیری و حکایت گوشه‌گیری و اشاره به مقام منیع حضرت اشرف، خواجه اعظم، حسن ابن ابراهیم، آقای وثوق الدوله دام اقباله العالی؛
- و قصاید و مدایح و مراثی فراوان و بسیاری دیگر که هر کدام در خویش دنیایی از

معارف و ظرائف طبع و نظر بلند صبوری را نهفته دارد.

با توجه به قرارگیری شاعر در بطن انقلاب مشروطیت ایران و نظاره نزدیک وی از حوادث آن و همچنین روح آزادیخواهی نهفته در نهاد ایشان به گاه استبداد، برخی از اشعارش رنگ و بوی و حال و هوای آن روزگار را در اذهان زنده می‌کند و یاد آن دلاوری‌ها را پایدار می‌دارد؛ صدا فسوس که با انحراف جریان مشروطیت و شهادت و مرگ دوستان شاعر، صبوری، به خلوت خویش باز می‌گردد و پس از آن که می‌بیند انقلاب از مسیر خود فاصله گرفته است و یکی از بزرگان مشروطه و مشروعخواهی را به جرم دفاع از حریم اسلام بردار جفا آویخته اند می‌سراید؛

روزی ز مسیح سرفرازی ای دار یک روز به منصور بنازی ای دار
از آتش داغ شیخ نوری زامروز تا حشر بسوزی و بسازی ای دار
برخی از اشعار و قصاید او، از مجلدات دیگر دیوانش که توسط ویراستاران به جهت طبع آماده خواهد شد، به جهت مزید خاطر خوانندگان و آشنایی با سبک و روش شاعری صبوری در این جا آورده می‌شود [۱۲]:

در مذمت کوتاهی رجال و سلاطین ایران؛

کورستم و گودرز و کجا بیژن و طوس نامی است ز کیخسرو و گیو و کاووس
امروز به ایران نبود نام و نشان جز دولت انگلیس و جز فتنه روس

♦ ♦ ♦

دیگر دل ما شاد نگردد هرگز از بند غم آزاد نگردد هرگز
تا فتنه انگلیس در ایران است این مملکت آباد نگردد هرگز
در تهنیت ولادت حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه در سال ۱۳۳۲ هجری قمری فرماید؛

ایمان من ز کیش نصاری ز جسم تست گر روح را گهی پدر و گه پسر کنم

ز آن اختیار کرده ام اسلام تا ز دین علم خدا به سینه خود مستقر کنم
از پای تا به سر همه چون مظهر تواند اقرار در شریعت اثنا عشر کنم
از طوع تو قبیله کسری نژاد را چون عدل کسروی به جهان مشتهر کنم

• • •

از بوی خاک تربت نوشیروان بداد طبعش همی به جان و خرد داشت رهبری
کسری که تا سپهر و جهان است از او به یاد قانون عدل و قاعده دادگستری
این تلگراف وارث زنجیر عدل اوست امروز کش خبر تو به آفاق می‌بری

• • •

در منقبت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام؛

وجه حسن چو صاحب خلق حسن شود	بر هر دو وجهش احسن اگر یار من شود
آن خسرویم ما که فلک از خراج ما	گر تن زند، رعیت دور از وطن شود
آگه شود اگر ز جلال شهید عشق	شیرین به بیستون رود و کوهکن شود
دانی که حق عشق ادا می کند به جان	آتش دمی که فتنه‌ی حُسن حسن شود
سبط نخست، یوسف ثانی، که فتنه اش	از درد و داغ عشق، زلیخا شکن شود
چشم و چراغ فاطمه، کز عکس طلعتش	گل، چشم باغ و لاله چراغ چمن شود
شاهی که شیر حق، ولی الله دین، علی	از دولت رخ حَسَنَش، بوالحسن شود
با چشم احمدی چو به رویش نظر کنی	از پای تا سر آینه‌ی ذوالمنن شود
باید نخست شد چو حسن شخص مجتبی	تا حجت خدا و امام زمن شود
هر گز به حیل، دیو سلیمان نمی شود	چندان که خاتمش به کف از مکرو فن شود
آنکس که منکر است خدا را، چگونه امر	در مسند خلافت او، موتمن شود
گیرم که صلح کرد حسن با معاویه	گر صلح با شرایط خود، مقتدرن شود
همسنگ با معاویه گردد حسن، ولی	وقتی که آفتاب و زمین هم ثمن شود

بعد از هزار سال که خاکش کهن شود
تا حق او معاینه بر مرد و زن شود
تادر حیاتشان سخن از شک و ظن شود
ابرار را تحمل رنج و محن شود
خون در مذاق طفل احبا، لبن شود
الا دمی که بیخبر از خویشتن شود

آن مرد حق بود که زیارتگهش کنند
از لاشه‌ی معاویه تا حشر کو نشان؟
در دودمان آل محمد زوال نیست
تا در حصول تجربه زبانی روزگار
گردد به کام کودک اعدا شیر، خون
هرگز صبوری آگه از احوال عشق نیست



این حال روز عشق است تا چون بود شب عشق
کز عهد مه‌د بودیم استاد مکتب عشق
او آب زندگی خورد، من آب مشرب عشق
این است مطلب ما تا چیست مطلب عشق
خیل منجمینش خواندند کوکب عشق
آنکس که شد به میدان پامال مرکب عشق
تا از درون جان خاست، صوت هوالرب عشق
گر مرد راه عشقی، این است مذهب عشق
نوشید تا ز حُسْنَش، جام لبالب عشق

در آفتاب رویت، می سوزم از تب عشق
اول کسی که آموخت آئین عشق، ما ئیم
تا خود کدام داریم، عمر ابد، من و خضر
سودای عشقم اول، دل بُرد و عاقبت جان
هر ذره کز وجودم شد خاک و بر هوارفت
دانی که شهسوار ست در ملک عشقبازی؟
با عشق شد هم آواز بانگ انالحق دل
دنیا و آخرت را با مردمش فروهل
چشم و دل صبوری در خواب گشت بیدار



مسمط مرثیه در شهادت حضرت وفاطینتِ محبت سرشت، باب الحوائج ابوالفضل

العباس ابن امیر المومنین علیها سلام؛

کار بر اهل حرم گشت ز بی آبی تنگ
سوخت بر سوختگی دل طفلان دل سنگ
حالت ماهی پیدا است چو افتاد به خاک
هیچ کس غیر شهیدان لب سیراب نداشت

شعله ور گشت چو در دشت بلا آتش جنگ
کرد سوز عطش اول سوی طفلان آهنگ
من نگویم که سکنیه ز عطش گشت هلاک
سرشب تابه سحر چشم یکی خواب نداشت



قصیده جشن سده یا بهمنجنه؛

نوروز و مهرگان و سده جشن ایزدی است
در پاس این سه جشن همیون بعیش کوش
من پاسدار جشن سده زان شدم که پور
آئین آن خوش آمد معشوق و حی بود
ما را نه منت است در انفاق جاه و مال
منت ز ایزد است و اذیت ز اهرمن
بشگفت اگر بجای گل آتش شگفت نیست
فرخنده بادی و خوشی جشن بهمنی
نوروز اگر به سبزه و گل خوش بود سده
نوروز ما به سبزه خطست گرد گل
از دور بین بهمن گوین که در بهار
از نقش آب و خاک بهر صفحه آفتاب
بندد سده چو عقد طبیعت بنامیه
گردون بدست کهبد^۱ نوروز بسپرد
باغ از نسیم باد صبا در غرامتش
تا بسد است جام بلور از فروغ می
می چون دهند بوسه ستانند ای پسر
جشن سده که مانده ز هوشنگ یادگار

آیین خسروی است نه دستور موبدی است
نوروز و مهرگان و سده جشن ایزدی است
دارای رسم نیک نیاکان فرجدی است
تنها به مقدمش نه نثار خوش آمدی است
با دوستان محبت ما حب ایزدی است
انفاق ما منافق بالمن و الاذی است
هنگام باغبانی گلهای هر بادی است
بر ماویر کسی که بدین دولت ارزدی است
سر خوش به بسد لب و خط زبر جدی است
بر سر کرا هوای گل و سبزه ندی است
گلشن چگونه لعلی و صحر از مردی است
نقاش کارخانه صنع هوالذی است
این جشن عقد نطفه‌ی نوروز و فرودی است
دوران عمر ما که به تاراج سمرد^۲ است
مفتاح گنجخانه ایثار کهبیدی است
ما را هوای بوسه لبهای بسدی است
خرم دلی که در خوشی دادوستدی است
جمشیدش اربجام نیاراید از گدی است

۱. کهبد - گنجور.

۲. سمرد - موهوم.

آنان که در بساط نشاطند در سده
 بخرد بچشن مهر فریدون که ره برد
 تا بر فروخت آتش هوشنگ در سده
 نیکی همه به روشنی چشم جشن ماست
 معشوق و می بجو که بدوران سال و ماه
 امروز جم کسی است که دارد بدست جام
 شیرین کنند اگر ز طبرزد دهان جشن
 تعویذ چشم بد را باید سپند سوخت
 دود سپند مجمره‌ی آتش سده
 بیرون کنید مردم بیگانه را ز بزم
 در جشن ما برود و سرود احتیاج نیست
 هر چند هوش آدمی از سر نمی برد
 ما را نظر به جشن صبوری و شعر اوست
 شاید که عنصری بخود آید ز شعر من
 در حجله گاه حسن عروسان فکر من
 دانی کجاست انجمن آرائی ادب
 مادل ز دست دوست به دشمن نمی دهیم
 شب تاب را کجاید بیضای موسوی است
 خورشید را چه تاب ز شمع سحرگهی است
 تا کی به شاهنامه به تاریخ ذکر ما
 این فتح کار بیژن و گودرز و گیو نیست

از رو گشادگی و دل آزادی وردی است
 داند که مهرگان فریدون ز بخردی است
 خورشعله کش بدامن این دیر گنبدی است
 تا کور باد چشم هر آنکس که در بدی است
 هر روز خوش که دست دهد جشن ایزدی است
 هوشنگ آنکه سر خوش از باده سدی است
 شیرین دهان ما ز حدیث تبرزدی است
 در مجمری که شعله آن برمه از سدی است
 حرز شمائل خط و خال معوذی است
 در بزم چشم روشنی از مردم خودی است
 داود نغمه ساز مزامیر سرودی است
 زان می مخور که مستی آن دیوی و ددی است
 گر زند و است زمزمه‌ی جشن موبدی است
 چندان که مست جام شکر خواب بی خودی است
 دوشیزگان طبع عطارد بغربدی است
 آنجا که ترک بی ادبی‌های گشودی است
 پاداش نیک نیک و مکافات بد، بدی است
 طوفان نوح کی هنر ساحریدی است
 ناهید را چه نغمه ز سرنای کوکد^۱ است
 جنگ دوازده رخی و دشت ریبیدی است
 پیران کشی بهمت کوه گنابدی است

۱. سرنای غوغه معروف و غوغه دهی است ما بین اصفهان و خوانسار (برهان).

کز نظم و نثر ترجمه وحی ایزدی است
گو دال باش قافیه امروز اوحدی است
در جشن ما که جشن همیون ایزدی است
بر ساز جنگ و تار نکيسا و بر بدی است
تا دور هفته ختم بدوران شنبدی است

امروز یازده رخ ما ارمغان اوست
زد پشت پا بجام جم از ارمغان وحید
تکرار شد قوافی و تکرار خوشتر است
تا گوش جان خسرو شیرین بطاقدیس
جشن سده بدولت آدینه ختم باد



کو گلشنی که بال و پری وا کند کسی
کامروز را حواله به فردا کند کسی
گر عاشقی به شرع زلیخا کند کسی
گر عقده ای ز کار کسی وا کند کسی
در زیر سایه ای تو مکر جا کند کسی
از سوز و ساز عشق چه پروا کند کسی
ما را چه آبرو است که رسوا کند کسی
در طور طبع گر ید بیضا کند کسی

تا کی چو مرغ در قفسی جا کند کسی
در یاب نقد و وقت که فرصت بدست نیست
عصمت گناه یوسف مصری بودند حسن
از دست روزگار بکار خود افکند
در آفتاب گرم قیامت پناه نیست
پروانه را ز سوختن از شرم راحت است
در کوی عشق یک قدم از ننگ و نام نیست
در شاعری بگرد صبوری نمی رسد



درستی دلشان در دل شکسته ماست
کلید کار گشائی بدست بسته ای ماست
که لخت دل همه گل های دسته دسته ای ماست
حریف طی ره عشق جان خسته ماست

دوای خسته درونان درون خسته ماست
بکار بسته ای آفاق اگر گشائی دست
همین نه سیل سرشک آب بوستان دلست
صبوری از سر دنیا و آخرت نگذشت



ترسم شود از بوی گل آزرده دماغش
یا روی بپوشید چو بردید بیابش

در موسم گل وعده مگیرید بیابش
یا چشم بپوشید ز باغ و گل بلبل

فریاد برآید ز دل لاله چو بلبل	گر داغ دل من بنهی بر سر داغش
هم گل به چمن زبید و هم خار که این باغ	یک روز به بلبل خوش و یک روز بزاعش
بایاد تو آسوده ام از خویش و عجب نیست	مشغول تو از هر دو جهانست فراغش
باغی که هوای گل روی تو ندارد	از باد بهاری نتوان کرد سراغش
بس در طلبش بیهده گشتیم صبوری	آخر بدل از عشق گرفتیم سراغش

♦ ♦ ♦

شهیدان نگاهت بسته اند از آه راحت را	مگر از خاک برگیری شهیدان نگاهت را
لبت میبوسم و جان می سپارم بر لب ت اما	بشرط آنکه از من برنگردانی نگاهت را
ره عشق است و در این ره رضای دوست می باید	و گر نه میزدم بر هم ز آهی دستگاہت را
نگاه گاهگاہت می نواز د جان مشتاقان	خدا از ما نگیرد این نگاه گاهگاہت را
صبوری ز آهوان دشت قم صید غزالی کن	ولی ترسم زنی بر سنگ از آن دل تیر آهت را

♦ ♦ ♦

باد اجل وزید و خزان گشت باغ عمر	آخر نهاد بر دل ما مرگ داغ عمر
رفت آنچنان که باد بگردش نمی رسد	در حیرتم که از که بگیرم سراغ عمر

♦ ♦ ♦

دنیا پس از وجود من آیا چه می شود	بعد از تو خاک بر سر دنیا چه می شود؟
چون دیده ای که از پس پیشینیان چه شد	این خود چه پرسشی است که بی مآچه می شود

♦ ♦ ♦

منتخب از یک قصیده ی فریده در منقبت حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها؛

چنین که مه را از آفتاب نور و ضیا است	همی ندانم خورشید نور او ز کجا است
همیشه روشن و تابان و دیر سالان است	که یکہ تاز و جهانگرد و آسمان پیمان است

همی بتابد و از روشنیش کاسته نیست
 ز هر چه کاست بکاهد بها و سنگ از وی
 جماعتی که ندارند حسن نورشناس
 دروغ مشنو و بشنو ز راستگوی سخن
 باتفاق سطرلاب‌های چرخ نورد
 ز صدر صفه‌ی ایوان بارگاه ازل
 شمایی که نثارش ز ملک تا ملکوت
 تبارک الله از آن آفتاب کون و مکان
 بشکر بندگی و نعت کبریائی او است
 بدرک معرفت ذات او طبیعت گل
 شکسته وار به امید دستگیری او
 ز دستگیری او فکر اولیا افکار
 چه سرمه ایست ندانم بچشم عصمت او
 چگونه جانب حق است و حق بجانب اوست
 قضا بعین رضا جز بدو نظر نکند
 گر آفرینش در جنب کبریائی او
 بر تبه یک تن و آن یک تنی که پنج تنست
 از آن بجمع نگفتم ضمیر کز مصدر
 مراست چشم شفاعت بدو که در صف حشر
 از آن شفیع نگفتم که نسبتش بزنی
 ز فاطمه است که بر هستی خداست دلیل

که روشنائی این شعله فارغ از اطفاف است
 جز آفتاب که رونق فروش سنگ و بها است
 قیاس کرده که خورشید نورش از شعری است
 که کار از سخن راست برمی آید راست
 که از تفاع گرفتند راست بی کم و کاست
 ز آفتاب ابد تاب طلعت زهر است
 لثالی صلوات از خدای عز و علاست
 که خاک مشرق آن دیده را فروغ و ضیا است
 که نفس ناطقه با آلت زبان گویا است
 بگرم و سرد و ترو خشک خالق الاشیاء است
 بگرد کوی جلالش سپهر بی سرو پا است
 ز رهنمائی او عقل انبیاء شیدا است
 که روبه هر چه کند حق بجانبش ز قفا است
 چگونه دریا ز آب و آب از دریا است
 که ماجرای قضا را نظر بعین رضا است
 بیفتد از نظر آفریدگار سزا است
 کدام پنج تن آن پنج تنی که آل عباس است
 به واحدیت این جمع را نهاده بنا است
 برابری به شفیعانش یکه و تنها است
 خطا بود که به مردی شفیع روز جزا است
 ز اختر است که بر گردش سپهر گواست

از آن بفاطمه گفتم که در مباحثش تقدم از پدر و شوی و دو پسر پیدا است^۱
 روان غاصب حق تو (گردباد) ارنیست چرا بر سر کند آن خاکها که در صحر است
 اثر دیگر صبوری که با توجه به علاقه او به اسطوره‌های باستانی ایران به نگارش
 و سرایش در آمده است، کتابی است آراسته به نظم و نثر ملهم از شاهنامه حکیم طوس،
 فردوسی علیه الرحمه که در آن از نوا

در و اخبار و بدایع آثار و دلاوری و نیک سرشتی سخن‌ها به میان آورده و به مانند
 دستورات مقدس اوستایی، آن را دستور شهنشاهی یا دستور نامه شهنشاهی نام نهاد
 و برای هر بخش و هر جزء آن اسامی پهلوی و ساسانی ابداع و طرح ریزی نمود که در نوع
 خود جذاب است و به نظر می‌رسد علاوه بر نظم، در پختگی نثر نیز بدیلی معاصر با خویش
 نداشته باشد.

به عنوان نمونه چند بیتی از بخش منظوم این نوحه‌نامه سرود کهن دستور را ذیل
 مطلب نقل می‌نماییم؛

سمیناد جشن، ورشیم ۳۶؛

به نام خداوند جاوید شید	خداوند خورشید مهر آفرید
خدایی که پیکر کند ز آب و خاک	به پیکر دل روشن و جان پاک
خرد را به دل همدم جان کند	که جان برخی مهر جانان کند
روان را به روشن خرد پور کرد	ز بدخویی اش از پدر دور کرد
که آنان که در کیش اهریمنند	نه با ما که با خویشان دشمنند

♦ ♦ ♦

به نام خداوند جان و خرد	که جان را به دست خرد پرورد
-------------------------	----------------------------

۱. مقصود آیه و واقعه مباحثه و تقدم لفظ نسانا بر سایر الفاظ است. نقل از سید کریم امیری فیروزکوهی.

خرد را پرستار دانش کند روان را دم از آزمایش زند
 چو دانش خرد را شود رهنمون روان را کند آزمایش زبون
 خرد را برآرد به تابنده ماه روان را نشاند به خاک سیاه
 اگر آدمی از خرد رو گرفت ز خورشید رخشنده نیرو گرفت
 همچنین شاعر در انتهای این کتاب حماسی، فرهنگ لغات و کنایات دستور
 شاهنشاهی رانیز برای درک بهتر معانی لغات پهلوی و طرح ریزی شده توسط خودش
 اضافه نموده است.

اثر دیگر صبوری کتابچه‌ای است با عنوان **بهار جاوید** که در آن علاوه بر برخی
 از اشعارش [به صورت غزل] که به دستخط خودش یا برادرزاده اش میرزا علی خان
 فخیم‌الدوله به نگارش درآمده، اشعاری از وی به دستخط شعرا و ادبای هم عصرش نیز
 نگارش شده است که در نوع خود قابل توجه است. شعرا و ادبایی همچون، ایرج میرزا قاجار
 جلال‌الممالک، تقی دانش ضیاء‌الشکر، علی بیان‌الممالک، علی نقی کاتب همایون،
 محمد امین دفتر، احمد پروین مدعی العموم، افخم‌الحکماء، تقی ابن حسن کمال‌الدوله،
 حسینقلی میرزا ابن سنجر الملقب به رکن‌الممالک، شمس‌الدین الطباطبایی، علی
 الحسینی ملقب به نایب‌الصدر، علی کاتب‌الخاقان، محمد مؤید‌خاقان، مهدی دبیر
 خاقان، یوسف الموسوی الملقب به مجد‌الادباء، یونس دبیر دیوان و برخی دیگر از جمله
 کسانی هستند که اشعار صبوی را به دستخط خویش در بهار جاوید نگارش کرده‌اند.

اخلاق و اوصاف صبوری

صبوری در عین وارستگی و بلندنظری، مردی با روحیه حساس و بسیار ظریف و
 شکننده بود و همواره غروری که از فخر اجدادی وی در ذهن خویش پروریده و به آن
 اعتقادی سخت بنیان و راسخ داشت، باعث شد که نتواند خدمت دیوانی مشخص و
 ثابتی را پیگیری کند. این فخر اجدادی را می‌توان از لابلای ابیات دیوان اشعارش به